

تعادل روحی خود را از دست ندهم. اشتغالات عمومی، کارهای شهرداری، شرکت در شوراها و انجمن‌های محلی و سایر کارهای عمومی، تظاهرات و نمایشهای وسیع بصورت دسته‌های بزرگ در خیابانها و نظایر آنها برای کنترل کردن اعصاب و حفظ خلق و حال طبیعی و درک واقعیات کمک‌های مؤثری بمن کرده‌اند. در بسیاری از مجامع و مواقع رسمی که همه باحالاتی بر هیبت و یرشکوه حضور می‌یافتند و قیافه‌های متفکر بخویش می‌گرفتند و بازبان قلمبه و کلمات نامأنوس و غیرعادی صحبت میکردند گاهی احساس میکردم که دلم میخواهد صدای بلند بخندم، زبانم را در آورم یا روی سرم بایستم و بادستهایم راه بروم و چنین کارهای غیرعادی بکنم تا عکس‌العمل‌هایی را که در آن مجامع عظیم و رسمی ایجاد میشود به بینم و بخندم. اغلب بزحمت میتوانستم براین تمایلات پلهوسانه خود چیره شوم و خود را از ارتکاب به چنین کارهایی نگاهدارم. خوشبختانه اغلب میتوانستم این تمایلات سرکش خود را سرکوب کنم و رفتاری عادی و مؤدبانه داشته باشم و خوشنامی خود را در برابر مردم هند محفوظ نگاهدارم. معیناً بعضی اوقات هم توفیقی نمی‌یافتم و نمیتوانستم خودداری کنم. گاهی اتفاق می‌افتاد که چون نمیتوانستم چنین مراسمی را تحمل کنم بطور ناگهانی از دسته‌ئی که بافتخار ماحرکت میکرد خارج میشدم، یا خودم در میان مردم فرو میرفتم و همسرم یا کس دیگری را بجای خودم در اتوموبیل می‌نشاندیم و خود را از تحمل این قبیل مراسم خلاص میکردم.

کوشش دائمی برای تسلط بر نفس و خاموش ساختن تمایلات و احساسات شخصی و حفظ ظواهر مؤدبانه در نظر عموم، طبعاً برای دیگران خسته کننده است و نتیجه‌اش این میشود که شخص در این موارد يك قیافه شوم بخود میگیرد و حالت کسی را پیدا میکند که در مراسم تدفین شرکت میجوید و میخواهد تماماً خود را متأثر و اندوهناک نشان دهد. شاید هم بهین جهت بود که یکبار در یکی از مجلات هندو مرا به يك پیوه زن هندو تشبیه کرده بودند! باید بگویم که با وجود احترامی که بنا بر سنن قدیمی هند نسبت به پیوه زنان هندو دارم، چنین توصیفی درباره من ناراحت‌میسازد. ظاهراً نویسنده منظورش این بود که بعضی از صفات نیکی که بگمان خود در من سراغ داشت مانند تسلیم و رضا، صرف نظر کردن از خوشی‌ها و آسایشها و فداکاری بدون دغدغه و تزلزل در راه وظیفه و نظایر آنها را بستاید. در صورتیکه من همیشه امیدوار بوده‌ام که مثبت‌ترین خصال نیک و شایستگی‌ها را با يك روحیه شوخی و خوشمزگی و سبکی نشاط بخش همراه داشته باشم و آرزو مندم که پیوه زنان هندو هم چنین باشند.

يك روز گاندی جی به يك روزنامه نویس گفته بود که اگر روح خوشمزگی و نشاط را در خود حفظ نیکرد چه بسا تا کنون خود کشتی کرده بود. من نمیتوانم تا این اندازه

جلو بروم اما برای من هم، زندگی بدون سبکی و نشاطی که اطرافیانم به آن می بخشیدند مسلماً تحمل ناپذیر میبود.

محبوبیت فراوان من و اظهارات و پیامهای تشویق آمیزی که بمن میرسید و کلمات زیبا و تعارفات و تحسینهای فوق العاده‌ئی که درباره من گفته میشد و در میان عموم طبقات مردم هند رواج بسیار دارد اغلب در حلقه خانوادگی یا در میان دوستان صمیمی من موجب خنده و مسخرگی و تفریح فراوان میشد. همسر من، خواهرانم و دیگران اغلب نظایر کلمات پرشکوه و القاب پر آب و تابی را که معمولاً برای ستایش و ابراز احترام درباره رهبران بزرگ نهضت ملی گفته میشد بالحن تمسخر آمیز درباره من میگفتند و میخندیدند. مثلاً مرا «بهارات بهوشان» (جواهر گرانبهای هند) و «تیا گامورتی» (مظهر فداکاری) و از این قبیل مینامیدند و مسخرگی میکردند که برایم بسیار خوشایند بود. بدین ترتیب خستگی و فرسودگی طاقت فرسایی که نتیجه فعالیت و کارهای مختلف بود از میان میرفت و تعادل روحی خود را بازمی یافتم. حتی دخترک خردسالم نیز در این شوخیها شرکت میکرد. تنها مادرم بود که همواره بالحن جدی صحبت میکرد و هیچ خوشش نمی آمد که پسر عزیزش را مسخره کنند. پدرم نیز در این موارد اغلب از این شوخیها می خندید، اما در عین حال لطف و محبت پدرانه اش هم کاملاً نمایان بود.

تمام این هیاهوی خارجی، غوغای مردم ستایشگر، فعالیت‌های عمومی، کارهای اجتماعی، سخنرانیهای دراز، و جنجالهای پرسروصدای سیاسی، هرچند که گاهی فرسودگی و تأثیری ناگوار در من ایجاد میکرد روی هم رفته سطحی بود و تأثیری عمیق در من نمیگذاشت. اغلب غوغا و نبرد واقعی در درون روحم جریان داشته است. افکار متضاد، آرزوها و فداکاریها، اندیشه‌های غیرارادی و فروخته در مغز، موقعیت‌های خارجی، عطش عمیق و سیراب نشده برای درک حقیقت، همه با هم در اندرون روحم در حال یک نبرد دامنه دار و پر کشمکش بوده‌اند. وجود همچون عرصه پیکاری بوده است که نیروهای مختلف در آن برای تسلط بر من باهم می جنگیدند. همیشه سعی داشته‌ام از چنگ این کشمکشهای روحی و ناملايمات درونی بگریزیم. میکوشیده‌ام که تناسب و تعادل را در خویش حفظ کنم. و بیشتر باینجهت بوده است که به کار پناه میبردم. کار کردن همیشه برایم آرامش بخش بود. برای من مبارزه خارجی در برابر مبارزه درونی روحم ناچیز مینمود و مرا کمتر بخود مشغول میداشت. چرا امروز که در زندان نشسته‌ام این سطور را مینویسم؟ در واقع چه در زندان و چه در خارج از زندان همیشه همان حال جستجو برایم باقیست و همان سئوالات در برابر من مطرح است. اگر اکنون احساسات و تجربیات گذشته‌ام را بدینقرار و در اینجا مینویسم بدین امید است که شاید از این راه برای خود تا اندازه‌ئی سکون و رضایت روحی بدست آورم.

نافرمانی عمومی آغاز می‌گردد

۲۶ ژانویه ۱۹۳۰، «روز استقلال» فرا رسید و ما را با سرعت برق از اندازه هیجان و شوقی که سراسر کشور را فرا گرفته بود مطلع ساخت. در همه جا اجتماعات عظیم و بزرگی تشکیل میشد و بدون آنکه لازم باشد سخنرانانی بتحریریک و تهییج پردازند و نطقهای آتشین ایراد کنند، توده‌های مردم با منتهای آرامش و با روش مسالمت آمیز متن اعلامیه استقلال را تأیید و تصویب میکردند. این امر بسیار پرمعنی و حیرت‌انگیز بود و گانندی جی از آن، نیروئی را که برای يك جهش جدید لازم داشت بدست آورد و با غریزه خاصی که در تشخیص احساسات عمومی داشت درك کرد که لحظه مساعد برای اقدام و عمل فرا رسیده است. از آن پس حوادث با سرعت زیاد و مثل اتفاقات يك درام عظیم و مهیج بدنبال هم روی نمود.

به نسبتی که موعده اعلام «نافرمانی عمومی» نزدیکتر میشد و فضا سنگین تر و صاعقه انگیزتر میگشت افکار ما بیشتر به خاطرات سالهای «عدم همکاری» و حوادث ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ و ماجرای «چوری چورا» متوجه میشد که بر اثر آن یکباره نهضت متوقف گردید. اکنون کشور را انضباط و نظم بیشتری پیدا کرده بود و چگونگی مبارزه و هدف نهائی آن در نظرها شکل مشخص تری داشت. توده‌های مردم نسبت به روشها و تاکتیکهای مبارزه ما درك و فهم بیشتری نشان میدادند اما چیزی که همه بخوبی میدانستیم این بود که گانندی جی همچنان به روش مبارزه عدم خشونت خود اعتماد داشت و بشکل تردیدناپذیری هوادار آن بود. اگر در سال پیش کسی در این باره تردیدی داشت اکنون دیگر همه این را میدانستند.

ما فکر میکردیم که آیا چگونه میتوان اطمینان داشت که درجائی بر اثر هیجانات طبیعی و خود بخودی مردم یا بر اثر تحریکات و تفتینهای مغرضانه دشمن و دولت ناگهان

عمل خشونت آمیزی صورت نپذیرد؟ و در چنین صورتی آیا چه نتایجی برای مجموع نهضت نافرمانی بوجود می آید؟ آیا باز هم مثل سابق نهضت ناگهان متوقف میگشت؟ در واقع چنین دورنا و تصوری برای ما بسیار رنج آور و یأس انگیز بود.

احتمال دارد که خود گاندی جی هم باین مسائل فکر میکرد. در ملاقاتها حرفهائی میزد که نشان میداد او هم متوجه این سؤالات هست منتها مسائل را بشکل دیگری مطرح میساخت.

در نظر او «عدم خشونت» برای مبارزه در راه تغییرات و بهبود زندگی يك وسیله صحیح و مؤثر و بنا برین شکست ناپذیر بود. اگر گفته میشد که این روش مبارزه به يك محیط مساعد و مناسب بخود احتیاج دارد و جز در بعضی شرایط موافق غیر قابل انطباق و نامؤثر است مفهومی این میشود که روش مزبور برای تمام موارد مناسب نیست و طبعاً جنبه عمومیت و شکست ناپذیری آن هم مسلم و قاطع نیست. چنین استنتاجی در نظر گاندی جی تحمل ناپذیر بود زیرا او جداً اعتقاد داشت که این نوع مبارزه جنبه عمومیت دارد و در هر مورد و هر صورت مؤثر و شکست ناپذیر است. عبارت دیگر تا كتيك و روش «عدم خشونت» باید بتواند در هر وضع و هر شرایطی حتی در شرایط نامساعد و در میان افسار گسیختگی های خشونت آمیز هم ثمر بخش و قابل انطباق شمرده شود. منتها ممکن است چگونگی انطباق آن با موارد و شرایط مختلف تغییر پذیرد اما در هر صورت دست کشیدن مطلق از آن خود بخود بمعنی اعتراف ضمنی به بهبودگی و شکست پذیری آن خواهد بود.

شاید گاندی جی بدین صورت فکر میکرد اما نمیتوانم مطمئن باشم که او بتمام این چیزها فکر میکرده است. در هر حال ما از اظهارات و نظریات او چنین احساس میکردیم که وقتی نهضت نافرمانی شروع شد نباید به بهانه يك عمل خشونت آمیز منفرد که احتمالاً در جایی اتفاق افتد متوقف گردد. منتها اگر اتفاقاً اقدامات تند و خشونت آمیزی در نهضت راه یابد و جنبه مسالمت آمیز آنرا تغییر دهد در چنین صورتی باید آنرا محدودتر ساخت و به آن تغییر شکل داد. این نوع اطمینانها درباره آینده نهضت برای بسیاری از ما که دوچار تردید و نگرانی بودیم اعتماد و تسکینی بوجود می آورد که میتوانستیم دست بکار شویم و مبارزه جدی را شروع کنیم. اکنون این مسئله در برابر ما قرار داشت که مبارزه را چگونه و از کجا شروع کنیم؟ و برای اینکه نهضت نافرمانی در مقتضیات کنونی مؤثر واقع شود و در توده های مردم هم مورد قبول واقع گردد آیا باید چه صورتی داشته باشد؟ در این موقع بود که «مهاتما» فکر نبوغ آمیزی را اعلام داشت.

ناگهان کلمه ساده «نمک» صورت يك فورمول سحر آمیز را بخود گرفت و قدرت

مرموزی پیدا کرد. قرار شد که به موضوع «عوارض نمک» پردازیم و بدین ترتیب قانونی را که درباره عوارض نمک وضع شده است نقض کنیم.^۱

در صفوف ما حیرت و بهت زدگی فراوانی روی نمود؛ کسی بدزستی نمی‌فهمید که «نمک» در مبارزه بخاطر استقلال ملی چه نقشی میتواند داشته باشد.

يك موضوع غیرمنتظره دیگر انتشار «اصول یازده گانه» از طرف گاندی جی بود. با خود میگفتم در موقعی که ما جز بموضوع «استقلال» فکر نمیکنیم، چه فایده‌ئی دارد که فهرستی از اصلاحات سیاسی و اجتماعی که البته بجای خود مفید و صحیح بود تنظیم گردد؟ از خود میپرسیدم آیا وقتی که گاندی جی کلمه «استقلال» را بکار می‌بندد او هم مثل ما فکر میکند یا هر کدام ما بیک زبان دیگر حرف میزنیم؟

اما حوادث در تکوین و جریان بود و برای ما فرصت پرداختن بمباحثات دور و دراز را باقی نمیگذاشت. اوضاع سیاسی هر روز در برابر دیدگان ما در سراسر کشور تحول جدیدی پیدا میکرد. و بدون آنکه ما در آن تأثیر و دخالتی داشته باشیم با کمال سرعت و هماهنگی تحولات جهان، که بحران اقتصادی بسختی آنرا بخفکان انداخته بود، تحول پیدا میکرد. قیمت‌ها سقوط میکرد. اهالی شهرها این تنزل قیمت‌ها را نشانه‌ئی از فرارسیدن يك دوران رفاه و آسایش نزدیک و قریب الوقوع می‌شمردند. اما دهقانان از این وضع مضطرب بودند و از آینده وحشت داشتند.

در چنین موقعی که نامه‌هایی میان گاندی جی و نایب السلطنه مبادله گردید و بدنبال آن «مهاتما» با جمعی از پیروان خود از «اشرام سابرمانی»^۲ حرکت کرد و راه پیمائی معروف به «راه پیمائی نمک» را بسوی «دندی» در سواحل دریا آغاز کرد. سراسر کشور با کمال دقت هر روز پیشرفت این ستون مؤمنین گاندی را دنبال میکرد و حالت بحرانی روز بروز شدیدتر میشد و بالا تر میرفت اعضای «کمیته کنگره» جلسه‌ئی در «احمد-آباد» ترتیب دادیم تا آخرین تدارکات را برای نبردی که ممکن بود هر لحظه در گیر شود مورد مطالعه قرار دهیم. گاندی جی که رئیس عالی نهضت بود در میان ما نبود و

۱- بقراری که دیده میشود سازمان کنگره و معاندین ملی هند بعزت آنکه دولت بریتانیا پیشنهادات آنها را که در کنگره کلکته مطرح شده بود قبول نکرده بود تصمیم گرفتند مبارزه خود را برای تحصیل استقلال کامل آغاز کنند. برای این کار بروش مبارزه عدم خشونت تصمیم گرفتند که به نافرمانی مسالمت‌آمیز نسبت به مقررات و قوانین دولت پردازند و این کار را از عدم اطاعت نسبت به قانونی که از طرف دولت برای نمک وضع شده بود آغاز کردند. مبارزه نمک برهبری گاندی یکی از مراحل تاریخی مبارزه مات هندوئیکی از نمونه‌های عالی نافرمانی مسالمت‌آمیز بشمار میرود. متن کتاب جزئیات جالبی را بمانشان میدهد. م

۲- بگانون پیروان گاندی در مغرب هند در نزدیکی شهر احمد آباد - م

در اینموقع همراه با گروهی از پیروانش بسوی دریا میرفت که به تهیه نمک پردازد و جداً از بازگشت امتناع داشت. « کمیته کنگره » تصمیم گرفت تدابیری برای مواجهه با بازداشت‌های احتمالی اتخاذ کند. به رئیس کنگره^۱ اختیارات وسیعی داده شد تا در صورتی که کمیته کنگره دیگر نتواند تشکیل گردد شخصاً بنام کمیته اقدام کند و اگر يك یا چند نفر از اعضای « کمیته عامله » دستگیر شوند بجای آنها اعضای جدیدی برگزینند. همچنین جانشینی برای خود و برای هنگام ضرورت معین کند. به رؤسای کمیته‌های ایالتی و محلی کنگره نیز همین اختیارات برای مناطق کار خودشان داده شد.

بدین ترتیب دورانی آغاز شد که چندی بعد مخالفین ما آنرا باصطلاح « دیکتاتوری کنگره » نامیدند. وزیران هند، نایب‌السلطنه و حکمرانان انگلیسی ایالات، درباره آن سر و صدای فراوان راه انداختند و در حالیکه خودشان را عناصری کاملاً دموکرات معرفی میکردند. کنگره را به سوء نیت و داشتن تمایلات دیکتاتوری متهم میساختند کمتر اتفاق افتاده بود که مطبوعات اعتدالی و هوادار دولت درباره دموکراسی تا آن اندازه به موعظه و قلمفرسایی پردازند و درباره آن جامه درانی کنند. ما تمام این اظهارات و این اتهامات را در میان سکوت خویش میشنیدیم (زیرا همه ما در آنوقت در زندانها بودیم) و حیرت میکردیم.

واقعاً تزویر و بیشرمی را تا چه پایه میرساندند. هند در زیر فشار و ترور و دیکتاتوری مطلق قوانین استثنائی دست و پا میزد. هر نوع آزادی از مردم سلب شده بود و تازه از بابهای ما با آب و تاب از « دموکراسی » هم سخن میگفتند و درباره آن موعظه میفرمودند! در حالیکه حتی در مواقع عادی هم در هیچ جای حکومت هند دموکراسی وجود نداشت. البته بسیار طبیعی بود که دولت بریتانیا از قدرت و منافع موجود خود در هند دفاع کند و مخالفتی را که نسبت با و ابراز میگشت با زور پاسخ دهد و سرکوب کند اما واقعاً بسیار بیشرمانه بود که نام این اعمال را روشهای دموکراسی بگذارد که تسلیهای آینده هم میبایست از آن سرمشق بگیرند و آنرا بستانند!

در آنموقع « کنگره » ناچار بود که برای زمانی که دیگر نتواند بطور عادی وظایف خود را انجام دهد یا موقعیکه محتملاً غیر قانونی اعلام گردد یا کمیته‌های آن نتوانند جز بطور مخفی تشکیل جلسه دهند و مشورت کنند، فکری بردارد. ما بهیچوجه نمیخواستیم که مبارزه ما صورت مخفی و پنهانی داشته باشد. ما میخواستیم که مبارزه ما کاملاً علنی باشد تا بتوانیم تمام مدعای خود را در همه جا بیان داریم و در توده‌های مردم اثر داشته باشیم. اما مبارزه مخفی هم ما را از منظور دور نمیکرد.

۱- رئیس کنگره در این زمان راجموقع کنگره لاهور خود جواهر لعل نهرو بود - م.

طبعاً در آن موقع تمام رهبران ما، از مرد وزن، از بالا تا پائین، در تمام مراکز و تمام ولایات، با خطر زندانی شدن رو برو بودند و در چنین صورتی هم باید کار را دنبال میکردیم. بنابراین در آنوقت تنها راه موجود برای ما این بود که از روشهای فرماندهی نظامی در زمان جنگ الهام بگیریم و سازمانی بوجود آوریم که در آن در صورت لزوم رهبران خود بخود جای خالی یکدیگر را پر کنند. ما نمیتوانستیم درگیر و در مبارزه و در میدان بیکار به تشکیل اجتماعات کمیته‌ها پردازیم. چه بسا که بر اثر چنین اجتماعاتی تمام اعضای یک کمیته یکجا بازداشت میشدند. دستگاه فرماندهی ما حتی این امتیاز را هم برای خود نداشت که مثل ستاد ارتش یک دولت داخل در جنگ در پشت جبهه و دور از خطرات در جای مطمئن بنشیند و عملیات جنگی را اداره کند. یا همچون یک هیئت دولت نبودیم که در مرکز کشور و دور از دسترس دشمن، بر امور نظارت داشته باشیم. ستاد کل ما و هیئت کابینه ما بنا بر طبیعت مبارزه ما در نخستین صف و پیشاپیش دیگران قرار میگرفت و بدینقرار در معرض شدیدترین مخاطرات و هدف نخستین حملات واقع میشد. مسلماً در نخستین وهله اعضای اصلی و رهبران ما بازداشت میشدند و باید برای مقابله با چنین وضعی همه چیز را پیش بینی میکردیم.

از اینها گذشته آیامابه «دیکتاتور»های خودمان چه قدرت و چه اختیاری میبخشیدیم. راست که برای آنها در پیشاپیش یک نهضت قرار گرفتن و مظهر اراده و مبارزه یک ملت شدن افتخاری بزرگ داشت. اما قدرت کنونی آنها فقط آن بود که از «دیکتاتوری» خوش برای محکوم ساختن خود و بزندان افتادن استفاده کنند. آنها فقط تا موقعیکه کمیته‌ها بعلت «فورس ماژور» و ناچار نمیتوانستند تشکیل جلسه دهند اختیاراتی داشتند اما هر جا و هر وقت که کمیته‌ئی میتوانست جمع شود قدرت این «دیکتاتور» هم خود بخود از بین میرفت. بعلاوه، مردیازنی که با اصطلاح «دیکتاتور» میشد هرگز نمیتوانست درباره اصول اساسی نهضت تصمیمی بگیرد و فقط میتواند در باره مسائل جزئی و سطحی راجع به مسائل روزانه و جاری که برای ادامه مبارزه جنبه فوری پیدا میکرد اقدام کند. دیکتاتوری کنگره در واقع عبارت بود از حرکت بطرف زندان و هر روز در کنگره اشخاص تازه می بجای کسانی که بزندانها رفته بودند قرار میگرفتند تا آنها نیز بنوبه خود بزندان بروند و بدینقرار فرصتی برای دیکتاتوری باقی نماند.

خلاصه آنکه، پس از اتخاذ این تدابیر در جلسه «احمدآباد» همه اعضای کمیته کنگره با یکدیگر وداع کردیم بدون اینکه بدانیم بار دیگر کجا، چه وقت و چگونه هم را باز خواهیم یافت. هر کس با کمال عجله به سر پست خود بازگشت تا تدابیر اتخاذ شده در کمیته را در مورد حوزه خویش بکار بندد و یا بنا بر گفته «ساروجینی

نایدو»^۱ مسواک دندانی تهیه کند و آمادهٔ مسافرت بزنند آن شود.

در راه مراجعت خودمان ، پدرم و من برای ملاقات با گانندی جی رفتیم. در آن موقع او و پیروانش در «جمبوسر» بودند. ما چند ساعت با او بودیم و بعد هم ادامهٔ حرکتش او را بسوی دریا و دنبال کردن «راه پیمائی نمک» او را تماشا کردیم. هم اکنون او را در نظر خود مجسم می بینم که چوبی در دست، در رأس گروه کوچک پیروان خود با قدمهای استوار و تزلزل ناپذیر دور میشد. منظره ئی هیجان انگیز و تماشائی بود.

در «جمبوسر» پدرم بعد از مشورت با گانندی جی تصمیم گرفت که قسمتی از خانهٔ مسکونی خودش را در الله آباد به ملت اهدا کند و آنرا «سواراج بهاوان» (خانهٔ استقلال) بنامد. وقتی به الله آباد بازگشت این موضوع را رسماً اعلام داشت. اکنون این خانه در اختیار دفتر سازمان کنگره است و قسمتی از آن خانهٔ بزرگ هم به یک بیمارستان عمومی اختصاص یافته است. در آن موقع پدرم نتوانست تشریفات رسمی و قانونی کار انتقال آنرا انجام دهد. یکسال و نیم بعد که خود او در گذشته بود من طبق آرزوی او یک هیئت سرپرستی برای ادارهٔ آن بوجود آوردم.

ماه آوریل فرا رسید، گانندی جی بدریا نزدیک میشد و ما منتظر فرمان بودیم تا نهضت نافرمانی عمومی را با حمله به «قانون نمک» آغاز کنیم. از چند ماه پیش ما داوطلبان خود را برای کار آماده ساخته بودیم. همسر «کماله» و خواهرم «گریشنا» هم به صفوف داوطلبان کنگره پیوسته بودند و در مواقع تمرینها لباس سردانه میپوشیدند. داوطلبان ما، طبعاً، اسلحه و حتی چوبدستی هم نداشتند. هدف پرورش و تمرینهای ایشان آن بود که در تبلیغات و جمع آوری توده های مردم حداکثر توفیق و تاثیر را بدست آورند. روز ۶ آوریل روز آغاز «هفتهٔ ملی» بود که همه ساله بخاطر حوادث سال ۱۹۱۹ اختصاص می یافت و مصادف با روز شروع ساتیا گراها تا کشتار جالیناوالا باغ^۲ میشد. در آن روز گانندی جی دستور نافرمانی و عدم اطاعت از قانون نمک را در «دندی» صادر کرد و مشغول تهیهٔ نمک برخلاف قانون شد. چهار روز بعد از عمل او که مظهر آغاز پیکار بود و در کنارهٔ دریا در «دندی» صورت گرفت تمام شعب نهضت در سراسر کشور اجازه یافتند که مبارزهٔ نافرمانی عمومی را در منطقهٔ خود آغاز کنند.

مثل این بود که بر روی یک دکمهٔ برقی فشار داده شده باشد. در سراسر کشور از شهرهای بزرگ گرفته تا دهکده های کوچک جز در بارهٔ وسایل استخراج نمک صحبتی نمیشد. مردم به وسایل بسیار عجیبی برای تهیهٔ نمک متوسل میشدند. چون اطلاعات کامل و دقیقی در بارهٔ

۱- به حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود. م.

۲- به حاشیه ۳ صفحه ۸۸ رجوع شود. م.

نمک نداشتیم به کتابها و فرهنگ لغات رجوع میکردیم، تراکتها و نشریه‌هایی دربارهٔ نمک و طرز تهیهٔ آن منتشر میشد. ذخایر و انبارهای گوناگونی از نمک فراهم میگشت. نتایج این کوششها زیاد درخشان نبود اما همه‌جا با پیروزی از آنها صحبت میشد. مردم برای مبارزه با دولت نمک را با مناقصه و گاهی به قیمت‌های عجیب و افسانه‌ای میفروختند.

کسی بخوبی و بدی جنس نمک اهمیتی نمیداد. مسئلهٔ اصلی این بود که از قانون عوارض نمک که دولت وضع کرده بود سرپیچی شود و آن قانون مورد بی‌اعتنائی قرار گیرد. هر چند که جنس نمک‌های ما خوب نبود در این زمینه پیروزی ما کامل و درخشان بود. وقتی که ما این اشتیاق عمومی را میدیدیم و ملاحظه میکردیم که دستورهای ما و شعارهای ما دربارهٔ مبارزه و در راه جمع‌آوری نمک و نافرمانی نسبت به قانون نمک ناچه اندازه در مردم مؤثر واقع میشد. هم متعجب میشدم و هم شرمسار. شرمسار میشدیم که دربارهٔ گانندی‌چی و امر بخش بودن و سایللی که ما پیشنهاد میکرد تردید کرده بودیم. و متعجب میشدیم که چگونه نبوغ این مرد میتواند به آسانی در توده‌های مردم اثر بگذارد و آنها را با اقدام منظم و متشکل بکشانند.

روز ۱۴ آوریل در موقعیکه میخواستم برای شرکت در یک کنفرانس محلی به «رای پور» در ایالت مرکزی بروم توقیف شدم. همان روز مرا در محسوطهٔ زندان با اصطلاح محاکمه کردند و با استناد قانون نمک به شش ماه زندان محکوم ساختند. در موقع بازداشت خود با استفاده از اختیارات تازه‌ای که کمیتهٔ کنگره به من داده بود گانندی‌چی را برای ریاست کنگره بجان‌نشینی خود تعیین کردم و چون می‌ترسیدم که او این کار را قبول نکند برای احتیاط پدرم را بعنوان جانشین دوم معرفی کردم.^۱

همانطور که انتظار هم داشتم گانندی‌چی ریاست را رد کرد. بنابراین پدرم ریاست کنگره را بعهده گرفت. در این موقع حالش خوب نبود و بیمار بود با وجود این با تمام قدرت خود به مبارزه پرداخت در طول نخستین ماهها، رهبری پر قدرت او و انضباط شدیدی که برقرار ساخت برای نهضت ثمرات فوق‌العاده بیار آورد. نهضت از این کوشش او سود برد اما خود او نیروی مختصری را که برایش باقی مانده بود در این راه از دست داد و سلامتش بکلی درهم شکست.

دوران پرهیجان و شوق‌انگیزی فرا رسیده بود؛ تظاهرات وسیع و دامنه‌دار، هجوم‌های پلیس همراه با ضربات لاتی، تیراندازیها، «هارتال»ها و اعتصابهای مداوم برای اعتراض به توقیف فلان رئیس یا فلان رهبر معروف، برقراری روزهای یاس بود برای تجلیل از مبارزهٔ ملی مانند «روز پشاور»، «روز گاروالی» و نظایر آنها فراوان

۱- بطوریکه قبلا هم دیدیم در این موقع نویسنده کتاب (جوهر لعل نهر) ریاست کنگره عهده‌دار بود -

بود. در ضمن بایکوت و تحریم پارچه‌ها و منسوجات خارجی و تمام اشیاء و کالاهای ساخت انگلستان تقریباً بصورت کامل عملی گردید. وقتی که در زندان بمن خبر رسید که مادرم با وجود کهولت سنش و خواهرانم نیز در جزو قراولان ناظر بر بایکوت در منتهای گرمای تابستان در مقابل مغازه‌هایی که پارچه‌های انگلیسی می‌فروختند پاس میدهند نمیتوانستم از از هیجان خود جلوگیری کنم. همسر کماله هم همین کار را میکرد به‌لاوه او قدم از این هم فراتر گذاشت. در الله‌آباد بکارهای عمومی و محلی کنگره پرداخت و با چنان نیرو و اراده‌ی کار میکرد که حتی مرا که از سالها پیش او را بخوبی میشناختم متحیر میساخت. او نیز سلامتیش را که وضعی متزلزل داشت بکلی از یاد برده بود. از صبح تا شام در گرمای شدید و در زیر آفتاب، با همت و پشتکار فراوان کار میکرد. مخصوصاً در فعالیتهای سازمانی استعداد نمایانی نشان میداد. در زندان خود اخبار مبهمی درباره‌ی او بگوشم میرسید. چندی بعد وقتی که پدرم در زندان بمن ملحق شد از دهان او شنیدم که «کماله» تا چه اندازه فعالیت داشته است و پدرم چگونه لیاقت او و مخصوصاً استعداد سازمان دادن او را میستود. پدرم هیچ اهمیتی نمیداد که مادرم و دخترهایش نیز با کمال غیرت و در آفتاب سوزان فعالیت می‌پرداختند و در راه منظوره‌های کنگره دوندگی میکردند. جز در موارد بسیار استثنائی اسمی هم از آنها نمی‌آورد و بکار و فداکاری آنها اشاره‌ی نمی‌کرد.

بهترین خبری که در آنوقت در زندان بما رسید اخبار مربوط به حوادث «پیشاور» و ایالت مرزی بود که در روز ۲۳ آوریل مردم در زیر آتش مسلسل‌های دولتی نمونه‌های حیرت‌انگیزی از انضباط و بردباری و دلیری آرام و خونسرد خود را نمایش دادند. این امر مخصوصاً در ایالت مرزی اهمیت داشت زیرا قبایل «پاتان» که در آن استان هستند بخاطر طبیعت تند و جنگجو و نافرمان خود مشهورند نه بخاطر طبع آرام و مسالمت‌جو. ماجرای پاتانها و رفتار دلیرانه‌ی ایشان در سراسر هند يك نمونه فوق‌العاده و کم نظیر بود. همچنین در همین ایالت بود که حادثه‌ی مشهور خودداری سر بازان «گاروالی» از تیراندازی بروی مردم روی داد. این خودداری بعلت نفرت سر بازان از بکار بردن اسلحه بر ضد انبوهی مردم غیر مسلح و بدون تردید بعلت احساس علاقه و همدردی نسبت بمردم بصورت گرفت. اما معمولاً این احساس به تنهایی کافی نیست که يك سر باز را به يك اقدام خطرناك و به عدم اطاعت از افسرش برانگیزد زیرا هر سر باز خوب میداند که کیفر چنین کاری چیست. سر بازان «گاروالی» (و سایر هنگهایی که در نقاط دیگر از اطاعت فرماندهان خود سرپیچی کردند و دولت نگذاشت اخبار مربوط به آنها منتشر شود) ظاهراً باین جهت چنین اقدامی کردند که دوچار این تصور نادرست شده بودند که قدرت انگلستان ممکن است بزودی در هند زوال یابد. فقط وقتی که چنین احساسی در سر بازی بوجود آمده باشد

ممکن است بر احساس علاقه و محبت نسبت به مردم علاوه شود و او را بچنان عملی برانگیزد . احتمال دارد که در مدت چندین روز و حتی چندین هفته موفقیت‌های کلی نافرمانی عمومی سبب شد که عده‌ئی تصور کردند آخرین روزهای تسلط انگلستان بر هند فرا رسیده است و این تصور حتی در قسمتی از ارتش هند هم نفوذ کرد . اما خیلی زود معلوم شد که چنین چیزی در آینده نزدیک تحقق نمی‌پذیرد بهمین جهت از آن پس دیگر در ارتش هند نافرمانی روی نداد . البته مراقبت کامل هم میشد که ارتش از تماس‌هایی که سبب تحریک سربازان گردد دور نگاهداشته شود .

بکرشته حوادث شگرف و جالب توجه دیگر هم در همین دوران اتفاق افتاد اما بدون تردید مهمترین و حیرت‌انگیزترین آنها شرکت مؤثری بود که زنان در مبارزه شرکت داشتند . زنان که با اصطلاح از فعالیت‌های عمومی و اجتماعی بکلی دور و بی‌خبر مانده بودند از کنج خانه‌هایشان بیرون آمدند و خود را در قلب پیکار قرار دادند . کار پاسپانی در برابر مغازه‌های پارچه‌فروشی و مشروب‌فروشی برای نظارت بر تحریم فروش کالاهای انگلیسی تقریباً منحصرأ در دست ایشان بود . در تمام شهرها دسته‌هایی راه میافتاد و تظاهرات اعتراضی صورت میگرفت که تقریباً فقط زنان در آن شرکت داشتند . بطور کلی طرز رفتار زنان با ثبات‌تر و استوارتر از مردان بود و اغلب آنها بودند که در سازمان‌های ایالتی و محلی کنگره با اصطلاح «دیکتاتور» میشدند و مقامات رهبری را اشغال میکردند .

بزودی سرپیچی از اجرای قانون نمک فقط یکی از صدها صورت فعالیت‌ها و مبارزه عمومی گردید . نهضت نافرمانی به زمینه‌های گوناگون دیگری هم کشیده میشد . نایب‌السلطنه دائماً برای مقابله با اوضاع فرمانهای مختلفی انتشار میداد و مقررات تازه‌ئی وضع میکرد و بعضی فعالیت‌ها را ممنوع میساخت و خود این امر در کار ما تسهیلاتی بوجود می‌آورد زیرا بهمان نسبت که این مقررات زیادتر میشد امکان سرپیچی از آنها هم افزایش می‌یافت و مقاومت عمومی بصورت اجرای همان امری در می‌آمد که فرمان و دستورات دولتی آنرا ممنوع میساخت . ابتکار اقدام در دست کنگره و مردم باقی بود . هدف هر فرمان و دستور این بود که دولت را بر اوضاع مسلط سازد و بهمین جهت نایب‌السلطنه فرمانهای گوناگون و فراوان صادر میکرد و همه هم نتایج معکوس می‌بخشید .

بسیاری از اعضای کمیته عامله کنگره بازداشت شده بودند اما کمیته کار خود را با اعضای جدیدی که بجای آنها انتخاب میشدند ادامه میداد و در مقابل هر فرمان دولت ، يك قطعنامه منتشر میکرد که دستورات و راهنمایی‌هایی برای مواجهه با آن فرمانها در برداشت . این راهنماییها و دستورها بشکل خیرت‌انگیزی بطور یکسان در سراسر کشور عمل میشد جز در يك مورد که مربوط به مطبوعات بود

وقتی که دولت فرمانی در باره کنترل و سانسور مطبوعات صادر کرد و از روزنامه‌ها خواست که با دولت همکاری کنند کمیته‌ی عامله هم از مطبوعات ملی درخواست کرد که هیچ نوع همکاری با دولت بعمل نیاورند و در صورت لزوم انتشار خود را تعطیل کنند. برای صاحبان روزنامه‌ها قبول این پیشنهاد بسیار دشوار بود زیرا درست در همین مواقع مردم زیاد تر روزنامه میخواندند و روزنامه‌ها هرگز تا این اندازه فروش نداشتند. با وجود این اکثریت روزنامه‌های هندی - غیر از چند روزنامه‌ی اعتدالی - انتشار خود را متوقف ساختند و در نتیجه نبودن روزنامه‌ها انواع شایعات نادرست رواج یافت. روزنامه‌ها نمیتوانستند مدت زیادی در تعطیل بمانند. روزنامه‌های اعتدالی در این فرصت درآمدهای هنگفتی بدست می‌آوردند که روزنامه‌های دیگر را تحریک میکرد. بدین ترتیب کم کم تقریباً تمام روزنامه‌های هوادار نهضت هم از نومنتشر شدند.

روز ۵ ماه مه گاندی جی هم بازداشت شد. بعد از بازداشت او حملات و هجومهای دامنه داری بر انبارها و مخازن نمک که در سواحل غربی هند فراهم شده بود بعمل آمد. بعلت خشونت رفتار پلیس در این حملات وقایع تأسف آور فراوانی روی داد. بمبئی با تظاهرات وسیع خود با هارتالها و اعتصابات و نمایشها و با هجومهای پلیس که همیشه با ضربات لاتی همراه بود در مرکز حوادث قرار گرفت. چندین بیمارستان فوق العاده و موقتی برای معالجه و مراقبت از مجروحین این حملات پلیس و ضربات لاتی بر پا شد. بیشتر اهمیت این حوادث از آنجهت بود که این وقایع در بمبئی که شهری بزرگ بود روی میداد. وقتیکه حوادثی در يك شهر بزرگ اتفاق میافتد این خاصیت را دارد که در باره آن انتشارات وسیعی صورت میگیرد و انعکاس شدیدی بدست می‌آورد در حالیکه بعضی اوقات حوادثی در يك شهر کوچک یا در يك منطقه روستایی روی میداد که از حیث اهمیت کمتر از حوادث شهرهای بزرگ نبود اما تا آن اندازه انعکاس و شهرت نمی‌یافت و اغلب نادیده میماند.

در نیمه دوم ماه ژوئن پدرم با اتفاق مادرم و همسر «کماله» به بمبئی رفت و از طرف مردم استقبال عظیمی از آنها بعمل آمد. در دوران اقامتشان در بمبئی چندین حمله پلیس نسبت بمردم صورت گرفت که در آنها به وحشیانه‌ترین شکل مردم با لاتی مضروب میشدند. این کار در بمبئی رواج بسیار داشت. قریب دو هفته یا کمی دیرتر یکشب وقتیکه «مالاویاجی» و اعضای «کمیته عامله» در رأس يك گروه انبوه حرکت می‌کردند مورد هجوم شبانه پلیس قرار گرفتند که راه حرکت ایشانرا مسدود میساخت.

پدرم نیز روز ۳۰ ژوئن هنگام مراجعت از بمبئی بازداشت شد و «سید محمود»^۱ هم

۱- دکتر سید محمود از دهریان مبارز هند و از مسلمانانیست که بوطن خود وفادار ماند. اکنون هم بمقام زیر دروزارت امور خارجه هند در دولت هند مقام ارجمندی دارد - م.

با توقیف گردید. پدرم بعنوان رئیس وسید محمود بعنوان دبیر کل کمیته عامله‌کنگره که بتازگی غیرقانونی اعلام شده بود دستگیر شدند. هر يك از آنها نیز به شش ماه زندان محکوم گشتند. بازداشت پدرم ظاهراً بعلمت بیانیه‌ئی صورت گرفت که درباره بیان وظایف يك سر بازو يك مأمور پلیس در موقع صدور فرمان تیراندازی نسبت بمردم غیر نظامی، انتشار داده بود. این بیانیه کاملاً جنبه قانونی داشت و از روی قوانینی که در ارتش هندی بریتانیا جاریست تهیه شده بود معیناً از طرف مقامات دولتی آنرا يك نشریه تحریک آمیز و خطرناک تشغیص دادند.

سفر بمبئی برای پدرم بسیار خسته کننده بود. همه روز از صبح زود تا ساعات دیر شب کار میکرد و ناچار بود که مسئولیت هر تصمیم مهمی را عهده دار شود. او از مدت‌ها پیش ضعیف و رنجور بود اما اکنون پس از مراجعت از سفر بکلی خسته و فرسوده شده بود و بتوصیه و اصرار پزشکان تصمیم داشت که بلافاصله با استراحت بپردازد. عازم بود که فوراً به «مسوری» برود و حتی اسباب سفرش را هم فراهم کرده بود اما يك روز قبل از موقعی که برای حرکتش به «مسوری» تعیین شده بود ما او را در زندان مرکزی «نئی» در بند خود و در برابر خویش یافتیم.

در زندان ننی

پس از قریب هفت سال دوباره بزندان برمیگشتم . در این مدت معنی زندان را تا اندازه‌ئی از خاطر برده بودم . مرا به زندان مرکزی ننی که بزرگترین زندان ایالتی بود منتقل ساختند منتها این بار برایم وضع جدیدی در نظر گرفتند و مرا به يك قسمت مجزا بردند که در آنجا تنها بودم . محل زندانم از حدود محوطه مرکزی و بندهای اصلی زندان که در حدود ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ نفر در آن زندانی بودند کمی دورتر بود . محوطه زندانم بشکل دایره‌ئی بود که قطرش به حدود ۳۰ متر میرسید و در اطراف آن دیوار مدوری با ارتفاع ۵ متر بالا رفته بود . در وسط این محوطه يك ساختمان زشت و شوم بود که چهار سلول داشت . دو تا از آنها را که بهم راه داشت در اختیار من گذاشتند . از اطاق جلویی بعنوان دستشویی و نظافت استفاده میکردم و اطاق عقبی محل خوابیدن و کار کردنم شد . دو سلول دیگر زندان تا مدتی خالی ماند .

پس از فعالیت‌های شدید خارج و آنهمه کوششها اکنون تنهایی زندان بیشتر در من اثر میکرد . در دوسه روز اول چون خیلی خسته بودم مدت زیادی را میخوابیدم . دوران گرمی هوا و فصل وزش بادهای گرم شروع شده بود . بمن اجازه دادند که شبها بیرون از اطاق زندان، در مقابل سلولم ، در فضای تنگی که میان سلول و دیوار زندان قرار داشت بخوابم منتها تختخوابم با زنجیرهای سنگین و استوار بزمین بسته شده بود تا مبادا آنرا بردارم و بگریزم . شاید هم برای احتیاط و بمنظور آنکه مبادا آنرا بعنوان نردبان بکار برم و از آن برای بالا رفتن از دیوار و فرار استفاده کنم بزنجیر بسته میشد .

شب ، از صداهای فوق‌العاده پر بود . پاسبانها و نگهبانانی که مراقب دیوار بلند زندانم بودند اغلب در پشت دیوار با هم حرف میزدند و از یکدیگر مطالبی می‌پرسیدند . گاهی صدای ایشان انعکاسی شدید پیدا میکرد و بصورت همه‌میهمه مبهم و دور دست با در می‌آمد . در بندهای زندان ، پاسبانها دائماً زندانیانی را که بایشان سپرده بودند با صدای بلند

میشردند که مبادا کم شده باشند. هر شب چندین باریک سرپاسبان کشیک برای بازرسی بداخل زندانها می آمد و سوالاتی میکرد. چون من از بندهای اصلی زندان دور بودم این صداها بصورت درهم و مبهمی بگوשמ میرسید و نمیتوانستم درست بفهمم چیست. گاهی فکر می کردم که در کنار يك جنگل وسیع هستم و دهقانان برای متواری ساختن حیوانات وحشی جنگلی از مزارعشان، سروصدا راه میاندازند. گاهی انگار تمامی جنگل و حیواناتش يك زمزمه شبانه را سرمیکردند.

نمیدانم آیا تصورات و تخیلاتم بود که چنین اثری بوجود می آورد یا اینکه اثر وجود دیوار مدور زندان بود که بیش از يك محوطه مستطیلی احساس اسارت را تشدید میکند. نبودن زاویه در دیوارها بر احساس فشار میافزود. روزها این دیوار که سر باسان داشت جز قسمت بسیار محدودی از فضای آبی را نشان میداد. با چشمانی مشتاق باسان مینگریستم:

«به آن خیمه نیلگون

که زندانیان آسمانش مینامند

و در آن ابرهای سرگردان

با بادبانهای سیمگون خود بهر سو میرفتند.»

شبها آن دیوار مدور مرا از هر سو احاطه میکرد و چنین احساس میکردم که انگار در ته چاهی عمیق هستم. گاهی آن قطعه محدود از آسمان پرستاره در نظرم تغییر شکل می یافت و اثر واقعیت خود را از دست میداد و مثل قسمتی از سقف يك پلانتاریوم^۱ مصنوعی بنظر میرسید.

محوطه زندان من در تمام زندان بنام «کتاگار» یعنی (سگ دانی) مشهور بود. این نام يك اسم قدیمی بود که با بودن من در آنجا ارتباطی نداشت. اصولاً این محوطه کوچک را برای بازداشت مجرمین و جنایتکاران بسیار خطرناک ساخته بودند که میخواستند آنها را از سایر زندانیان جدا نگاهدارند. بعدها آنرا برای زندانیان سیاسی یا اشخاصی از این قبیل که میخواستند از سایر زندانیان دور بمانند بکار میبردند.

در برابر دیوارم بفاصله کمی میتوانستم ساختمانی را به بینم که اولین بار وقتی نگاهم بآن افتاد پشتم را بلرزه آورد. گویی قفس بزرگی بود که آدمهایی دایره وارو لاینقطع

۱- پلانتاریوم مکانهاییست که سقفی کروی شکل دارد. داخل آن مثل سالنهای سینما تاریک میشود. با کمک دوربینهای مخصوص تصاویر ستارگان را بر سقف کبند منعکس میکنند و ضمناً يك سخنران درباره آنها برده می که در آنجا حضور می یابند توضیحاتی میدهد. پلانتاریومها در کشورهای بزرگ فراوان هستند و از آنها برای آموختن مطالب ساده نجومی درباره ستارهها و آسمان به مردم استفاده میشود - م

در آن می چرخیدند . بعدها فهمیدم که آنجا يك تلمبه آب بود که با نیروی انسانی کار میکرد و شانزده زندانی با هم بآن بسته میشدند و با حرکت دایره وار خود آب از چاه میکشیدند . همانطور که انسان به هر چیز عادت میکند ، عاقبت با این منظره هم عادت کردم . باوجود این همیشه نظرم این بوده و هست که این کلا یکی از وحشیانه ترین و احمقانه ترین و زشت ترین صوری است که برای استفاده از نیروی کار انسانی وجود دارد . هر دفعه که من این دستگاه را میدیدم بیاد باغهای وحش و حیوانات اسیر در قفس میافتم . مدت چند روز بمن اجازه نمیدادند که بهیچ عنوان حتی برای کمی ورزش از محوطه زندان خود خارج شوم . بعداً موافقت کردند که هر روز صبح خیلی زود ، در موقعیکه هوا هنوز تاریک بود مدت نیمساعت بیرون بروم و در پای دیوار اصلی زندان قدم بزنم یا بدم . آن موقع را از آن جهت تعیین کرده بودند که من نتوانم با زندانیان دیگر تماس و ارتباطی حاصل کنم یا آنها مرا به بینند . این گردش صبحگاهی در هوای آزاد را بسیار دوست میداشتم . برای اینکه از وقت محدود خود حداکثر استفاده را ببرم در پای دیوار اصلی زندان میدویدم و هر روز بر میزان ورزش خود میافزودم بطوریکه دویدن روزانه ام تا حدود ۴ کیلومتر هم میرسید .

عادت داشتم که صبحها خیلی زود ، در حدود ساعت چهار یا حتی سه و نیم صبح بر - خیزم . این امر تا اندازه ای از آن جهت بود که شبها زود میخوابیدم . روشنائی که شبها در اختیار داشتم بهیچوجه برای خواندن و مطالعه کردن کفایت نمیکرد . دوست میداشتم که وضع ستاره ها را تماشا کنم . وضع و موقعیت مجموعه های معروف ستارگان در آسمان وقت و ساعت تقریبی را برآیم میگفت . از داخل تختم ستاره قطبی را درست بر لب دیوار زندان میدیدم . و چون همیشه آن ستاره را در همانجا بازمی یافتم يك دلگرمی و نیرومندی روحی در خود احساس میکردم .^۱ این ستاره در میان تغییرات و تحولات و انقلابات آسمانی برایم يك مظهر تسلی بخش از استقامت و ثبات و پایداری مینمود .

مدت یکماه بدون رفیق بودم هر چند که در واقع تنها نبودم : پاسبانان نگهبان من و مراقبین و آشپز و نظافتچی من که از زندانیان عادی و غیر سیاسی بودند نیز در زندگی تنهای زندانم وجود داشتند . در میان این زندانیان عادی غیر سیاسی کسان زیادی بودند که به حبس ابد محکومیت داشتند . گاهی زندانیان دیگری هم از این «ابدی ها» برای بعضی خدمات دیگر به محوطه زندان من می آمدند :

معمولاً زندانیان محکوم به حبس ابد را بعد از بیست سال یا حتی کمتر آزاد میکنند

۱- ستاره قطب که در صور آسمانی در انتهای ستاره های دب اصغر قرار دارد همیشه در جای خود ثابت

اما بسیاری از آنها بودند که در آنوقت بیش از بیست سال عمر خود را در زندان گذرانده بودند و باز هم آزادشان نمیکردند. مخصوصاً وضع یکی از آنها را که در زندان ننی دیدم کاملاً بغاظر دارم. معمولاً روی شانه لباس هر زندانی يك قطعه چوب نصب است که تاریخ محکومیت و تاریخ آزاد شدنش در آن حک شده است. تاریخ آزادی آن مرد سال ۱۹۹۶ تعیین شده بود؛ در حالیکه چند سال هم از زندانش میگذشت و عمرش از چهل سال بیشتر بود. مسلماً محکومیت‌های مختلفی را در باره‌اش جمع کرده بودند. خیال میکنم مجموعاً میبایست هفتاد و پنجسال زندانی باشد!

این قبیل زندانیان «ابدی» سالها و سالها در زندان میمانند بدون آنکه يك زن، يك بچه یا حتی يك حیوان به بینند! آنها هر گونه تماس با دنیای خارج و هر نوع ارتباط انسانی را از دست میدهند. خشم را در خود فرومیبرند و با ترس خویش نشخوار میکنند. خوبیهای دنیا، لطف زندگی، نشاط و مهربانی از خاطرشان میرود. انتقام و کینه در درونشان با میل به بدی درهم می‌آمیزد تا اینکه عاقبت نفرت و یزازی در وجودشان بجوش می‌آید و زندگی برایشان صورت يك بیهودگی هولناک را پیدا میکند. آنها بصورت يك ماشین خودکار و بدون روح در می‌آیند که روزها برایشان یکسان و بدون تفاوت میگذرد. در آنها هیچ نوع احساسی جز ترس وجود ندارد. گاه بگاه برای رسیدگی به وضع سلامتی جسیشان آنها را وزن میکنند یا قدشان را اندازه میگیرند اما تحلیل رفتن روح و ضعیف شدن فکر را که در این محیط هولناک درهم میشکند و تپاه میشود چگونه میتوان اندازه گرفت؟ همیشه کسانی که مخالف مجازات اعدام هستند و دلایلی برای آن ذکر میکنند توجه و موافقت مرا بخود جلب کرده‌اند، اما وقتی که می‌بینم زندگی در زندان صورت چه جان‌کندن ممتد و رنج‌آوری را دارد، از خود میپرسم که آیا اعدام از این مرگ تدریجی و آرام‌تر نیست؟ یکبار یکی از این «ابدی»ها پیش من آمد و پرسید «آیا استقلال با ما ابدی‌ها چه خواهد کرد؟ آیا ما را هم از این جهنم خلاص خواهد ساخت؟»

این «ابدی»ها چه کسانی هستند. بسیاری از آنها با اتهام دزدی بزندان می‌آیند. باین ترتیب که پلیس در مورد يك اتفاق دزدی یکبار پنججاه یا صد نفر از کسانی را که بچنگش می‌افتند توقیف میکند و همه را محکوم میسازد در حالیکه همه مقصر نیستند. بدیهی است بعضی از آنها گناهکار هستند اما تردید دارم که تمام کسانی که محکوم میشوند واقعاً مقصر باشند. کشانیدن این چنین اشخاص به دادگاهها کار بسیار ساده‌ایست. فقط گزارش يك شاهد که ظواهرش درست باشد برای این محکومیت کفایت میکند. تعداد این قبیل زندانیان در زندانهای کنونی دائماً توسعه و افزایش می‌یابد. زیرا رویهمرفته هر سال بر جمعیت زندانها افزوده میشود. اگر مردم از گرسنگی بمیرند چه باید بکنند؟ آنها چاره‌ئی

جزدزدی ندارند قضات و دادرسان معمولاً از افزایش تعداد جنایات مبهوت و متحیر هستند اما متأسفانه برای دیدن علل اقتصادی آنها که بسیار هم مشهود و نمایانست چشم ندارند و چیزی نمی بینند .

یکدسته دیگر از این « ابدی » ها دهقانان کم زمین هستند که بر سر اختلافات ملکی کوچک با هم بنزاع میپردازند . در گیرودار زد و خورد چماقی بحرکت می آید و کسی کشته میشود و در نتیجه عده زیادی برای ابد یا برای مدت درازی بزندان میافتند . اغلب تمام مردهای يك خانواده باین ترتیب بزندان میروند در حالیکه پشت سرشان زنهای بدون سرپرست در بیرون میمانند و خودشان باید هرطور میتوانند زندگی کنند . هیچکدام از این قبیل زندانیان از زمره جنایتکاران واقعی نیستند . معمولاً اینها جوانان خوبی هستند که از نظر جسمی و فکری از يك دهقان متوسط هم بهترند . يك تربیت و پرورش مختصر میتواند آنها را به ناصربسیار مفیدی برای کشور مبدل سازد .

مسئله زندانهای هند جنایتکاران بیرحم و عناصر ضد اجتماع را که برای جامعه خطرناک هستند در خود دارند اما برایم تعجب آور بود که در زندانها تعداد بسیار زیادی آدمهای خوب چه در میان مردان سالمند و چه در میان جوانان میدیدم که با کمال اطمینان خاطر و بدون هیچگونه تزلزل و تردید میتوانند بایشان اعتماد کنم . درست میدانم که در زندانهای ما نسبت جانین واقعی به غیر جانینها تاچه اندازه است . ظاهراً در ادارات زندان ما هیچکس هم بفکر چنین تحقیقی نیست . اما « لوئیس . ا . لاوس » سرپرست زندان معروف سینگ سینگ در نیویورک ارقام جالبی در این مورد تهیه کرده است . بقراریکه او میگوید و بنا بر مطالعاتی که کرده است در زندان او ۵۰ درصد زندانیان ابداً تمایلات جنایت آمیز ندارند . ۲۵ درصد هم در اثر تأثیر محیط و عوامل خارجی به ارتکاب جنایت تحریک شده اند . از ۲۵ درصد باقی مانده شاید فقط نصفشان یعنی ۱۲٫۵ درصد برای جامعه خطرناک باشند . این موضوع هم قابل تذکر است که ارتکاب جنایت در شهرهای بزرگ و مراکز تمدن جدید نظیر آمریکا خیلی پیش از کشورهای تسکامل نیافته مانند هند است . رواج گانگاستریزم و جنایت در آمریکا مشهور است و زندان سینگ سینگ هم یکی از زندانهای معروفست که مخصوصاً جنایتکاران بزرگ را به آنجا میفرستند . بنا بر این وقتی که در زندان سینگ سینگ با این خصوصیات فقط ۱۲٫۵ درصد از زندانیان جنایتکاران واقعی باشند که برای اجتماع خطرناک بشمار روند با سانی میتوانم بگویم که در زندانهای هند نسبت آنها از این رقم هم خیلی کمتر است . اتخاذ يك سیاست اقتصادی عاقلانه ، از میان بردن بیکاری و توسعه تعلیمات عمومی وسیله مطمئنی برای خالی ساختن زندانها خواهد بود بشرط آنکه این برنامه بشکلی صحیح و دقیق و موفقیت آمیز اجرا شود و يك تحول کامل در شکل

اجتماع ما بوجود آورد. اکنون در عمل دولت بریتانیا کاری که در هند میکند اینست که دائماً بر تعداد پلیسها می افزاید و زندانها را توسعه میدهد، و در مقابل دائماً هم بر میزان جنایات و تعداد زندانیان افزوده میشود.

تعداد کسانی که در هند بزندان میروند رقم سرسام انگیزی را تشکیل میدهد. بر طبق آمارهای که اخیراً از طرف دبیر «جمعیت کمک بزندانیان سراسر هند» تهیه شده است تنها در حوزه اداری بمبئی در ظرف یکسال ۱۹۳۳ بیش از ۱۲۸۰۰۰ نفر بزندان افتاده اند و در همین مدت در بنگال رقم زندانیان یکسال ۱۲۴۰۰۰ نفر بوده است^۱ ارقام مربوط به تمام ایالات را در نظر ندارم. اما وقتی که مجموع زندانیان دو استان از یکربع میلیون متجاوز است بسیار ممکن است که این رقم در سراسر هند به یک میلیون هم برسد، بدیهی است که تمام این اشخاص مدت زیادی در زندان نمیمانند و بسیاری از آنها محکومیتهای کوتاه داشته اند. تعداد زندانیان محکوم به حبسهای طویل‌المدت مسلماً رقم کمتری را تشکیل میدهد اما باز هم بطور نسبی رقم فوق‌العاده می میشود.

گفته میشود که بعضی از استانهای هند دارای بزرگترین تأسیسات زندانهای دنیا هستند. ولایات متحده یکی از این استانهاست که چنین افتخاری دارد و باغلب احتمال همین استان یکی از عقب مانده ترین و ارتجاعی ترین نوع ادارات را دارد یا لااقل داشته است. کوچکترین کوششی بعمل نمی آید که بزندانان بصورت یک فرد انسان نگاه کنند یا روح و فکر او را هم مورد توجه قرار دهند. تنها چیزی که مورد افتخار زندانهای ولایت متحده میباشد اینست که هیچکس نمیتواند از آنها فرار کند. در واقع در این زندانها چندین بار کوششهایی برای فرار صورت گرفته است اما تصور میکنم که مجموعاً از هر ده هزار نفر یک نفر هم نمیتواند موفق بفرار شود.

یکی از خصوصیات بسیار تأسف آور در زندانها اینست که تعداد جوانان در حدود پانزده شانزده ساله در آنها خیلی زیاد است اغلب آنها جوانان زیرک و باهوشی بنظر میرسند که اگر فرصتی بایشان داده شود مسلماً باسانی اصلاح میشوند. اخیراً موافقت شده است که بآنها خواندن و نوشتن تعلیم داده شود اما طبق معمول این کار هم بطور ناقص و غیر مؤثر صورت میگیرد. در زندانها هیچ امکانی برای بازی و تفریح و مسابقه های ورزشی وجود ندارد. هیچ نوع روزنامه ای بزندان وارد نمیشود و حتی خواندن کتاب هم خیلی آسان نیست. زندانیان معمولاً در مدت بیش از دوازده ساعت، دربندهای خود یا در سلولهایشان محبوسند بدون اینکه در طول شب های دراز زندان بتوانند هیچ کار مفیدی انجام دهند.

زندانی‌ها فقط هر سه ماه یکبار حق ملاقات دارند همچنین فقط هر سه ماه يك بار میتوانند مکاتبه کنند این مدت بسیار دراز و طاقت فرساست. با وجود این عملاً بسیاری از زندانیان نمیتوانند حتی از همین حق هم استفاده کنند. اکثریت هنگامت زندانیان بیسواد هستند و برای نوشتن نامه باید بمقامات رسمی زندان رجوع کنند. کارکنان زندان هم حاضر نیستند که بر کارهای عادی خود يك کار دیگر هم اضافه کنند و باین جهت از نوشتن نامه میگریزند و شانه خالی میکنند. یا اینکه اگر نامه می‌نویسند نوشته شود اغلب آدرس‌ها و نشانی‌ها درست نیست و نامه‌ها بمقصد نمیرسد. در واقع حق استفاده از مکاتبه برای زندانیان صورت جدی ندارد، اما ملاقاتها از این هم دشوارتر و بدتر است. تقریباً ملاقات همیشه با «حق و حسابی» که به مقامات زندان پرداخت میشود بستگی دارد. اغلب اتفاق می‌افتد که زندانیان را از زندانی بزندانی دیگر منتقل میکنند و کسانی‌شان هیچگونه اطلاعی بدست نمی‌آورند و حتی بکلی آنها را گم میکنند. زندانیان بسیاری را دیده‌ام که سالها بوده هیچگونه تماس و ارتباطی با خانواده‌های خود نداشته‌اند و هیچ نمیدانسته‌اند چه اتفاقاتی روی داده است. وقتی هم که پس از سه ماه یا بیشتر به زندانی اجازه يك ملاقات داده میشود و ملاقاتی صورت میگیرد تازه وضعی عجیب و فوق‌العاده دارد. عده زیادی از زندانیان و ملاقات کنندگان با هم در دو طرف میله‌های آهنین قرار میگیرند و سعی میکنند با همدیگر صحبت کنند. ناچار هر کدام برای حرف زدن با طرف مقابل خود فریاد میکشند و در نتیجه آن تماس انسانی هم که ممکن است در ملاقات برای زندانی حاصل شود بکلی بی‌اثر میشود.

تعداد بسیار محدودی از زندانیان که عده‌شان به يك در هزار هم نمیرسد (البته غیر از اروپائیان) این امتیاز را بدست می‌آورند که بایشان غذای بهتر و اجازه ملاقات و مکاتبه بیشتر داده میشود. در موقع توسعه نهضت سیاسی و مقاومت عمومی که امواج چند هزار نفری زندانیان سیاسی به زندانها می‌روند نسبت این طبقه خاص زندانیان که حقوق بیشتری دارند کمی افزایش می‌یابد اما باز هم نسبت آنها و تعدادشان بسیار ناچیز است. در زندانها با قریب ۹۵ درصد از زندانیان سیاسی، چه مرد و چه زن مثل زندانیان جنایی رفتار میشود که از این قبیل امتیازات و تسهیلات هیچ بهره نمی‌برند.

بعضی از افراد که بعزت فعالیت‌های انقلابی به حبس ابد یا حبس‌های طولیل‌المدت محکوم میگردند اغلب مدتهای زیادی دور و جدا از زندانیان عادی نگاهداری میشوند. تصور میکنم که در ولایات متحده این قبیل محکومین را همیشه در سلولهای انفرادی و مجزا از دیگران حبس میکنند.

معمولاً این قبیل زندانهای انفرادی و مجرد مخصوصاً برای کیفر و مجازات سرکشها و نافرمانیهای زندانیان بکار میرود. در مورد این قبیل اشخاص که اغلب پسران جوان

میباشند آنها را بشکلی کیفر میدهند که در زندان برای دیگران عبرت بشود. این مجازاتهای اضافی و بسیار هولناک از طرف اداره زندان و علاوه بر محکومیتهای دادگاهها و بدون هیچ دلیل و مجوزی صورت میگیرد. این کار بسیار عجیب و حیرت انگیز است و با هیچ قانون و مقرراتی هم تطبیق ندارد.

زندان انفرادی و مجرد هر قدر هم که مدتش کوتاه باشد خود یک رنج طاقت فرسا است و موقعی که مدتش به یک سال هم برسد واقعاً هراسناک و هول انگیز میشود. معنی آن این است که روح بصورت آرام و تدریجی دستخوش ضعف و بیماری میگردد و حالت شخص یک موجود غیرطبیعی یا یک حیوان وحشت زده شبیه میشود. این کار در واقع کشتن عمدی و تدریجی فکر، و شکنجه و آزار مداوم روح است. اگر کسی هم پس از این دوران شکنجه زنده بماند یک موجود غیرطبیعی است که بکلی با زندگی دنیائی ارتباطی ندارد. و همیشه این سؤال وجود دارد که آیا کسی که بدین شکل تحت شکنجه قرار میگیرد واقعاً عمل خلافی کرده است یا نه؟ معمولاً طرز رفتار پلیس هند در این مورد جای تردید فراوان باقی میگذارد و در مورد زندانیان سیاسی این تردید مضاعف میگردد.

به اروپائیها یا «اورآسیها» آگناه و جرمشان هر چه هم باشد، خود بخود در زندانها وضع بهتری داده میشود، غذا و خوراکیشان بهتر، کارشان سبک تر و اجازه ملاقات و مکاتبه شان بیشتر است. در هر هفته بطور منظم با یک کشیش ملاقات میکنند و این ملاقات آنها را با جریانات خارجی در تماس میگذارد. برای آنها مجلات مصور و روزنامه های فکاهی می آورند و بهنگام ضرورت آنها را با خانواده هایشان هم مربوط میسازند.

هیچ کس اعتراض ندارد که چرا اروپائیها از این امتیازات برخوردار میشوند زیرا در واقع همین هاهم برای زندانیان کافی نیست اما از آنجا که درباره زندانیان دیگر چه مرد و چه زن، هیچگونه ملاحظات انسانی رعایت نمیشود مشاهده این تبعیضات رنج آور و خشم انگیز است. در زندانها هرگز به شخص محکوم بصورت یک فرد انسان نگاه نمیکنند و به ندرت با زن و مردی که به زندان می افتد بشکل انسانی رفتار میشود.

در زندان تمام جنبه های غیر انسانی رفتار دولت و تزییقات دستگاه اداری بازشت ترین صورتش دیده میشود. زندان همچون یک ماشین عظیم بدون مغز و بی روح می چرخد و هر چه را بچنگش بیفتد بیرحمانه درهم می شکنند و می بلعد و قوانین و مقررات زندان برای اینست که این وضع را بهمین صورت محفوظ نگاهدارد. اگر مرد یا زنی که بکام آن میافتد مختصر حسابیت و انسانیتی داشته باشد رژیم بدون روح و بی رحم زندان برایش صورت یک شکنجه دائمی و یک رنج بی پایان را پیدا میکند. من زندانیان

خشن و بیباکی را دیده‌ام که در زیر این شکنجه‌های روحی از پا در می‌آمده‌اند و همچون کودکان خردسال میگریسته‌اند و يك كلمه مهر آمیز و تسلی بخش، که در این محیط بکلی نادر و کمیاب است، قیافه دردمندشان را بطور ناگهانی باز می‌کرده و چشمان را با پرتوی از نشاط و شادمانی و حقیقت‌سناسی درخشان می‌ساخته است.

با وجود این در میان خود زندانیان يك نوع عوالم محبت و همدردی و رفاقت کاملاً محسوس است. یکبار يك نفر زندانی «عادی» و ناپینا آزاد می‌شد. او پس از مدت درازی از زندان بیرون می‌رفت و به يك دنیای بدون دوست قدم می‌گذاشت. همزندان هایش میخواستند با او کمک کنند اما کار زیادی از ایشان بر نمی‌آمد. يك نفر پیراهنش را با او هدیه کرد و دیگری يك قطعه پارچه بزرگ. نفر سومي يك جفت کفش صندل را که همان روز صبح برایش آورده بودند باو داد. اتفاقاً این شخص چند لحظه قبل همان کفش را باغ‌رور بمن نشان داده بود. زیرا در زندان چنین چیزی يك ثروت بزرگ بشمار می‌رود. اما وقتی که دید همزنجیر کورش پس از سال‌های برهنه از زندان خارج می‌شود با کمال جوانمردی از کفشهای نو خود صرف‌نظر کرد. آنوقت بود که من فهمیدم در داخل زندان و در میان زندانیان احساس عطوفت و مساعدت بدیگران خیلی از بیرون بیشتر است.

در آنسال ۱۹۳۰ وقایع دردناک و حوادث پرهیجان فراوان روی داد. حیرت‌انگیزتر از هر چیز مشاهده نبوغ فوق‌العاده گاندی‌جی در برانگیختن اشتیاق تمامی يك ملت بود. این کار تقریباً صورت يك نوع هیپنوتیزم را پیدا می‌کرد. ما کلمات «گوکله» را بخاطر می‌آوردیم که سابقاً درباره گاندی‌جی گفته بود: «او قدرتی دارد که می‌تواند از مخلوقات حقیر خاکی قهرمانان عظیم بیافریند» چنین بنظر می‌رسید که نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز بعنوان يك سلاح مبارزه برای تحقق آرزوهای ملی، از بونه آزمایش مفید و ثمر بخش بیرون می‌آمد. در تمام کشور - موافق و مخالف - همه کس اعتماد بیشتری پیدا می‌کرد که ما، در راه پیروزی حرکت می‌کنیم. در صفوف نهضت تب پر جراتی برای فعالیت و فداکاری بوجود آمده بود که حتی در درون زندانها هم محسوس بود. زندانیان عادی و غیر سیاسی هم که در اطراف ما بودند اغلب می‌گفتند «سواراج نزدیک است!» و امید داشتند که استقلال بسود ایشان هم تمام شود. زندانبانها نیز که معمولاً با مردم کوچه و بازار در تماس بودند انتظار «سواراج» را داشتند و آنرا نزدیک می‌شمردند، و افسران انگلیسی زندان از این جهت بیشتر عصبانی بنظر می‌رسیدند.

در زندان روزنامه‌های روزانه بما نمی‌رسید فقط يك روزنامه هفتگی هندی اخبار مختصری برایمان می‌آورد. اغلب همین اخبار مختصر کافی بود که به تخیلات و تصورات ما دامن بزند. هر روز ضربات لاتی و هجومهای پلیس وجود داشت. گاهی اوقات

تیراندازی هم میشد. در «شولاپور» حکومت نظامی اعلام شده بود و اشخاصی را فقط بعلت آنکه پرچم ملی را حمل میکردند بدو سال زندان محکوم ساختند.

ما از تمام مردم کشور خود و بخصوص از زنان هموطن خود احساس غرور میکردیم بعلت فعالیت‌های مادرم همسر من، خواهرهایم، دخترعموهایم و دختران دوستانم يك حالت مخصوص در خود احساس میکردم. هرچند که من در زندان و از آنجا دور بودم حس میکردم که بهم نزدیکتر شده‌ایم و يك نوع احساس رفاقت در راه يك منظور بزرگ ما را بشکل جدیدی بهم پیوند میدهد. بنظر میرسد که خانواده ما بدرون يك گروه عظیمتر تحلیل میرود و بصورت بزرگتر درمی‌آید و در عین حال همان روح و صمیمیت قدیمی را هم حفظ میکند. همسر من کماله مرا از نیرو و شهامتش بحیرت میانداخت. زیرا بدون توجه بسلامتی و مزاج ضعیفش بشدت فعالیت میکرد و توانسته بود با وجود بیماریش مدتی به فعالیت‌های شدید و خسته کننده ادامه دهد.

فکراینکه من در زندان زندگی نسبتاً آسوده‌ئی دارم در حالیکه دیگران در خارج سرگرم مبارزه هستند و با مخاطرات ورنج‌های عظیم مواجه هستند کم کم مرا بسختی آزار میداد. دلم میخواست که میتوانستم از زندان خود بیرون بروم و به آنها به پیوندم و چون میدیدم که این آرزو بر آمدنی نیست تصمیم گرفتم زندگی خود را هر قدر که ممکن باشد شدیدتر و پرکارتر کنم. هر روز قریب سه ساعت با «چرخه» کار میکردم و دوسه ساعت هم با دستگاه بافندگی خود پارچه می‌بافتم^۱. بطور خصوصی بمن اجازه داده بودند که در زندان از این دستگاهها استفاده کنم. این فعالیتها و کار کردن‌های بدنی برای آرامش روحی و اشتغال فکری مفید بود. همچنین بسیار مطالعه میکردم و کتاب میخواندم. بقیه اوقاتم را هم برای نظافت و رخت شستن و نظایر آن بکار میبردیم. چون من بر طبق قوانین عادی و طبق قانون نمک محکوم شده بودم ظاهراً يك زندانی عادی و غیر سیاسی بشمار میرفتم و حق داشتم با انتخاب خود يك کار دستی برای خود انتخاب کنم و به آن پردازم.

بدینقرار با فکر حوادثی که در خارج جریان داشت و در میان زندگی تهری و بی‌تهری که من داشتم، روزها در زندان نمی‌گذشت.

توجه بوضع زندگی زندان‌های هند نشان میداد که وضع آنها به طرز کار دولت بریتانیا در هند بی‌شبهت نبود. دستگاه دولت فقط برای حفظ قدرت حکومت در کشور فعالیت میکرد اما هرگز به مسائل و احتیاجات انسانی مردم توجه نداشت. بهمین ترتیب

۱ - دستگاه ریسندگی دستی - م

۲ - بکار بردن پارچه‌های دستیاف و تهیه پارچه‌های دستیاف برای مبارزه با منوجات خارجی یکی از

شعارهای کنگره بود و بنا بر این بافندگی و ریسندگی دستی يك نوع مفهوم سیاسی و مبارزه ملی هم پیدا میکرد - م

زندان هم در نظر دولت فقط میبایست یکدستگاه با قدرت و مؤثر بوده باشد و از بعضی جهات در واقع چنین هم بود. دیگر هیچکس در فکر آن نبود که وظیفه زندان اصلاح مردم و کمک بعناصر بدبختی است که با آنجا کشانیده میشوند. شعار و فکر دولت این بود که «زندانیان را درهم بشکنید و خرد کنید تا وقتی که از زندان بیرون میروند هیچ قدرت روحی نداشته باشند!»

این امر که زندانها چگونه اداره میشود و زندانیان چگونه تحت کنترل قرار دارند خود موضوع جالبی است. اغلب این کارها با کمک خود زندانیان انجام میگردد. معمولاً پلیس، بعضی از زندانیان را برای سرپرستی و مراقبت دیگران تعیین میکند و این قبیل عناصر هم از ترس پلیس یا بامید یک زندگی بهتر همکاری با پلیس و جاسوسی در میان زندانیان میپردازند. بزندانیان که با پلیس همکاری نمیکنند و تسلیم نمیشوند هیچگونه توجهی نمیشود. معمولاً برای سرپرستی زندانیان و ریاست بندها از پست‌ترین زندانیان که خود را به پلیس میفروشد استفاده میکنند. یک روش تشویق جاسوسی در زندانها رواج دارد و زندانیان را به جاسوسان پست و پلیدی نسبت بیکدیگر مبدل میسازد. هیچ نوع اقدام مشترک و دسته جمعی که زندانیان را با هم متحد سازد در زندان مجاز نیست. فهم علل این وضع بسیار ساده است زیرا فقط در صورتی میتوان بزندانیان مسلط بود که با هم متحد نباشند.

در خارج از زندان، در دستگاه دولت هند هم، به نمونه‌های همین سیاست و همین روش منتها بشکلی خیلی نرم‌تر و مخفیانه‌تر برمیخوریم. در آنجا «سرپرستها» و «رؤسا» با زندان فرقی در اینست که عناوین و القاب مهمی دارند و دستگاه اداری ایشان بسیار مجلل‌تر و پرشکوه‌تر است. اما در آنجا هم مثل زندان یک مراقب مسلح که همان قدرت دولت است بالای سرشان هست که با نیروی سلاح خود آنها را باطاعت از او امر مافوقها مجبور میسازد.

در واقع زندان برای دولت‌های امروزی دستگاه پراهمیتی است که جزو ضروریات آن میباشد. لاقلاً زندانیان چنین تصور میکنند و می‌فهمند که تمام مقامات مهم اداری و پست‌های پر عنوان در مقابل اهمیت زندان و پلیس و ارتش برای دولت بسیار سطحی و کم ارزش هستند. در زندانست که انسان کم‌کم به این تئوری مارکسیستی پی میبرد که دولت در حقیقت در همه جا یک دستگاه اعمال جبر و فشار و مجری اراده گروه معدود است که زمام حکومت را در دست میگیرند و آنرا تحت کنترل خود در می‌آورند.

مدت یکماه در زندان خود تنها بودم. بعد یک هم‌زندان دیگر، «نارمادا پراساد سینگ» را نیز پیش من فرستادند و آمدن او برایم تسکین و تسلی فراوانی بود. دو

ماه ونیم بعد، روز ۳۰ ژوئن ۱۹۴۰، محوطه كوچك زندان ما صحنه هیجان شدید و غیر معتادی شد. صبح زود آنروز بود که ناگهان دیدیم پدرم و «دکتر سید محمود» را با آنها آوردند. آنها را همان روز صبح در منزل خودمان، «آند بهاوان» در موقعیکه هنوز در بستر بودند دستگیر کرده بودند.